روزنه

بهار عرب الهام‌بخش جوانان در سراسر جهان

■ روشنفکران و فعالان سیاسی عرب، پیوسته ملت‌های خود را توده‌هایی توصیف می‌کردند که «دهانشان را باز نمی‌کنند مگر در مطب دکتر!» و به این وسیله می‌خواستند بگویند این ملت‌ها قادر به کندن حتی یک درخت خشکیده هم نیستند، چه برسد به حاکمان ستمگری که سال‌هاست بر آنها حکومت می‌کنند. اما بعد از ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ (تاریخ قیام محمد بوعزیزی، جوان تونسی که خود را در شهر سیدی بوزید واقع در جنوب کشور به آتش کشید) این تصویر به کلی تغییر کرد. خودسوزی این جوان که در اثر شرایط بد اجتماعی و اقتصادی و بدرفتاری پلیس نسبت به شهروندان صورت می‌گرفت انقلاب‌هایی را در دنیای عرب از مغرب تا خلیج‌فارس پدید آورد که کاملا غیرمنتظره بود. اپیدمی این اعتراضات مانند آتشی که در خرمن افتاده باشد تمام کشورهای عربی را در نوردید. به‌گونه‌ای که اکثر کشورهای عرب شاهد تظاهرات اعتراضی هزاران شهروندی بود که خواستار سرنگونی رژیم‌های حاکم بودند. یکی از خشونت‌بارترین این نمونه‌ها در سوریه اتفاق افتاد که تاکنون سه هزار کشته داشته است. در یمن نیز صدها نفر کشته شدند. در بحرین (با ده‌ها کشته) و اردن، مغرب، الجزایر، عراق، عمان، موریتانی و فلسطین این موج اعتراض کاملا به چشم می‌خورد. نکته جالب اینکه همه این اعتراضات بر یک شعار محوری تکیه دارد و آن «الشعب یرید... . ملت خواهان سرنگونی رژیم حاکم است.»

اما این موج اعتراضی و مقاومت در برابر ستمگران الهام‌بخش بسیاری از ملت‌های دیگر در اقصا نقاط جهان شد و آنها را هم به شورش و طغیان علیه ستمگران و تاکید بر آزادی و عدالت اجتماعی واداشت. در همه این انقلاب‌ها تشابهاتی وجود دارد که به روشنی نشان می‌دهد تحت تاثیر بهار عربی هستند.

برای مثال، ابتدا این روسیه بود که به حرکت درآمد و در روز هشتم فوریه، مردم با تاثیرپذیری از انقلاب‌های تونس و مصر به خیابان ریخته و خواستار تغییر دولت و ایجاد راه‌حل برای مشکلات اقتصادی و وضعیت بد معیشتی مردم شدند. گفته می‌شود ۱۹/۶درصد از مردم روسیه در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. گروه‌هایی از مردم چین نیز تحت عنوان «انقلاب یاسمن» - همان اسمی که رسانه‌های غربی بر انقلاب تونس گذاشتند - در روز ۲۰فوریه در ۱۳ شهر این کشور دست به تظاهرات زده و خواستار ایجاد فرصت‌های شغلی، مسکن، آزادی، عدالت و دموکراسی شدند. در اسراییل نیز که همسایه کنار اعراب است، این اپیدمی مشاهده شد. زیرا صدها هزار نفر از مردم اسراییل نیز در اعتراض به افزایش هزینه‌های زندگی در تل‌آویو و بیت‌المقدس تحت‌عنوان «انقلاب خیمه‌ها» دست به یک حرکت اعتراضی زدند که در تاریخ این رژیم بی‌سابقه بود. خواسته‌های مربوط به مسایل روزمره زندگی از مهم‌ترین مطالب مردمی بود که به دولت بنیامین نتانیاهو اعتراض داشتند اما خواستار تغییر نظام نبودند. جالب اینکه آنان در جنبش‌های خود از پرچم‌های مصر و شعارهای نوشته شده به زبان عربی استفاده کرده و آزادی و دموکراسی را فریاد می‌زدند و خواستار اجرای اصلاحاتی بودند که از فشارهای تحمیل شده بر شهروندان بکاهد. با تاثیرپذیری از جنبش‌های عربی، شهروندان اسراییلی حتی تا آنجا پیش رفتند که در مواردی شعار «سرنگونی رژیم» را هم مطرح کردند. جنبش‌های موسوم به بهار عربی همچنین توانست سکوت فلسطینی‌های مقیم اسراییل (فلسطینی‌های ۴۸) را شکسته و به آنها اعتماد به نفس بدهد. زیرا عرب بودن دیگر به آنها احساس غرور و سربلندی می‌داد و آنها را به آینده امیدوار می‌کرد. جوانان فلسطینی دیگر به دنبال کسب حقوق مدنی خود و ایجاد اصلاحات بودند و در همان حال می‌توانستند در کنار رهبران تاریخی خود به نبرد برای بازپس‌گرفتن سرزمین موروثی‌شان و مبارزه با سیاست پاکسازی نژادی اسراییل ادامه دهند.

اروپا و آمریکا

تظاهرات شهروندانی که در اسپانیا و پرتغال نیز صورت گرفت تا حدودی به تقلید از «بهار عربی» بود. آنها نیز دست به اعتراض و راهپیمایی زدند و شعارهایی را مطرح کردند که می‌شد در آنها شباهت‌های زیادی را دریافت. همین مساله باعث شد تا رسانه‌های اسپانیایی تظاهرات مردم کشورشان را زیر سر «تسل التحریر» دانسته و از «بهار اسپانیا» به تاسی از بهار اعراب سخن بگویند. تاثیر پذیری از جنبش‌های جوانان عرب تنها به این موارد محدود نماند و به آمریکا هم رسید. به گونه‌ای که جوانان در شبکه‌های اجتماعی نظیر «فیس‌بوک » همان جنبش «وال‌استریت را اشغال کنید» را به‌وجود آوردند که هدفش مبارزه با فقر و مشکلات اقتصادی آن هم در قلب نظام مالی شهر نیویورک است. در یک روز، پلیس آمریکا بیش از ۷۰۰ نفر معترض را به اتهام راهبندان و تلاش برای تنظیم یک راهپیمایی بدون مجوز دستگیر کرد. مبارزه با شرکت‌های بزرگ سرمایه‌داری روز به روز درحال گسترش است و به مناطق دیگر هم کشیده می‌شود. پس از نیویورک، صدها نفر در لس‌آنجلس و بوستن دست به تظاهرات زدند و ده‌ها نفر نیز در یکی از خیابان‌های اصلی این شهر دست به اعتصاب زدند. در شیکاگو نیز ۵۰ نفر از معترضان در یک منطقه تجاری که مرکز شرکت‌ها و بازارهای مالی بود دست به اعتراض زدند. منابع رسانه‌ای آمریکا خود اذعان کردند که سازمان‌دهندگان این جنبش‌ها همه تحت‌تاثیر انقلاب‌های عربی بوده‌اند.

منبع:الجزیره

چه‌گوارا امروز کشته شد

آخرین اسطوره

نیما راد

ارنستو کشته شد، در ۹ اکتبر ۱۹۶۷؛ در اوج قدرت شورشیان انقلابی؛ دهه‌های میانی قرن بیستم و پس از اتمام ویرانی‌های جنگ جهانی دوم و قدرت گرفتن امپراتوری «اتحاد جماهیر شوروی» بسیاری از آرمان‌خواهان جهان ، «کمونیسم» را تنها راه خوشبختی انسان می‌دانستند اما مانع بزرگ بر سر راه‌شان امپریالیسم بود، پس تمام قد در برابر امپریالیسم ایستادند. گاهی شعار می‌دانند و گاهی اسلحه به دست می‌گرفتند. ایده انقلاب در سراسر جهان رخنه کرده بود. در شرق آسیا، آمریکای لاتین و حتی در قلب سرمایه‌داری جهان، اروپا؛ بسیاری از روشنفکران برجسته به ایده‌های مارکسیستی گرایش داشتند و برخی مانند ژان پل سارتر پا از نظریات فراتر گذاشته و عملگرایی پیشه کرده بودند.

جهان سرشار از شورشیان آرمان‌خواهی بود که عدالت می‌خواستند و راه رسیدن به عدالت را سرپیچی از خواست حکومت‌های محافظه‌کار و طرفدار سرمایه‌داری می‌دانستند. در همین زمان بود که «چه» کشته شد. مردی که نماد و حتی اسطوره انقلاب بود و لبخند نافذ و سیگار برگ همیشگی‌اش تصویر غالب دوران بود. پس نمی‌شد انتظار داشت که اسطوره با شلیک چند گلوله بمیرد. ارنستو نمرد، تصویر شد و بر دیوارها چسبید. روی تی‌شرت‌ها نقش بست و پرچم سرخش زاده شد. چه گوارا اسطوره ماند. رد پایش را سال‌ها در برهوت ایدئولوژی‌ها برجا گذاشت و در هر شورشی دوباره با تصاویرش در دست جوانان خودنمایی کرد، در تمام انقلاب‌هایی که نیم‌قرن پس از مرگش رخ داد. همین اواخر در «بهار عربی» هم پیدایش شد، مثل سال‌ها قبل هنوز به دوردست خیره بود و هنوز اسطوره بود. دیدن عکس «چه» در دست جوانان یمن، مصر و... شاید اتفاق غریبی نباشد. زمانی نه‌چندان دور عکس‌های چه گوارا در کنار جمال عبدالناصر و دیگر چهره‌های سرشناس عرب آنقدر شور در آنها ایجاد کرده بود که با تمام سرخوردگی‌های دهه‌های اخیر، هنوز هم برخی از جوانان عرب باور داشته باشند آمال‌شان در ادامه راه شورش گرانی است که زمانی دنیا وطن‌شان بود.

خیلی‌ها هم او را اسطوره نمی‌دانند. مخالفانش حتی به او جنایتکار می‌گویند اما او هرچه که بود، «چه» ماند. همرزمان کوبایی‌اش ۵۲سال است که میراث انقلاب را حفظ کرده‌اند و حتی در ونزوئلا و بولیوی هم شبیه انقلاب‌شان را پدید آورده‌اند اما هیچ کدام از همرزمان و فرزندان ایده انقلاب کوبا نتوانسته‌اند به جایگاه چه دست پیدا کنند. ۲۰سال است که دیوار برلین فروریخته و شوروی و کشورهای سوسیالیستی بلوک شرق همراه با استالین‌ها و چائوشسکوهایشان فروپاشیده‌اند. مائو سال‌هاست مرده و چین مائوییست نوع جدیدی از سرمایه‌داری را بنا کرده اما هنوز تنها حزب این کشور «حزب کمونیست» است. کره‌شمالی از کشور بودن تنها گرسنگی دارد و چند کلاهک اتمی و میراث سلطنت بر خلق را پله‌پله به فرزندان رهبر حزب کمونیست‌اش منتقل می‌کند. فیدل کاسترو مدت‌هاست بر اثر بیماری خانه‌نشین است و رائول دارد حکومت برادرش را آرام‌آرام اصلاح می‌کند. از طرف دیگر چند سال است که سرمایه‌داری هم در منجلاب دست و پا می‌زند. کشورهای عضو اتحادیه اروپا یک به یک ورشکست می‌شوند. سهام‌ها پی‌درپی سقوط می‌کنند و جهان سرمایه‌داری هر روز بحرانی تازه را تجربه می‌کند. تنها ۴۴سال از کشته شدن چه گوارا می‌گذرد و ده‌ها جنگ رخ داده، کشورها تجزیه شده‌اند، برج‌ها و بمب‌ها فروریخته‌اند و این بار کابوس، کابوس تروریسم است نه کمونیسم؛ جهان این همه در آشوب است اما چه گوارا نیست که اینها را ببیند. چه گوارا هنوز تصویر است؛ تصویری خوشایند از آرمان، تصویری دلپذیر از مرگ برای عقیده، تصویری از مردی انقلابی که هیچ کس به درستی نمی‌داند که میراثش چه بود.

«ارنستورافائل گوارا دلاسرنا» دانشجوی پزشکی بود. دانشجویی آرژانتینی که در سفری هشت‌ماهه همراه با دوستش «آلبرتو گرانادو» و یک موتوسیکلت، آمریکای لاتین را درنوردید. ۱۹۵۱ بود، زمانی که در جای‌جای آمریکای لاتین همزبانانش در فقر غوطه می‌خوردند و زمینداران و دیکتاتورهای حامی‌شان، برده‌داری نوین برپا کرده بودند. می‌گویند چه گوارا راهش را در همین سفر پیدا کرد اما پس از این سفر طولانی ، ارنستوی جوان به دانشگاه برگشت و در سال ۱۹۵۳ فارغ‌التحصیل شد. پس از آن بار دیگر سفرش به کشورهای آمریکای لاتین به عنوان پزشک را از سر گرفت و در گواتمالا که دولتی اصلاح‌طلب داشت، ساکن شد و در آنجا با هیلدا گادئا آکوستا یک اقتصاددان زن پرویی آشنا شد که او را به بسیاری از مقامات دولتی معرفی کرد و رابط ارنستو با سازمانی به نام اتحاد انقلابیون خلق‌های آمریکا شد. از همان طریق با برخی از تبعیدیان کوبایی که با فیدل کاسترو در ارتباط بودند، آشنا شد. در می ۱۹۵۴ «سیا» کودتای نظامی علیه دولت رفرمیست «آربنز» سازمان داد و «چه» بی‌درنگ به جنبش مقاومت مسلحانه برای مقابله با کودتاچیان پیوست اما کودتاچیان به پیروزی رسیدند و بسیاری از حامیان چپ‌گرای دولت اصلاح‌طلب کشته یا دستگیر شدند. چه گوارا نیز ناچار شد مدتی در کنسولگری آرژانتین بماند تا کودتاگران به او اجازه خروج از کشور را بدهند. سرنگونی دولت آربنز سبب شد چه بیش از گذشته به نقش مداخله‌گرایانه و امپریالیستی ایالات متحده در آمریکای لاتین پی ببرد و به این باور برسد که رفرم و اصلاحات در برابر امپریالیسم به جایی نمی‌رسد و باید دست به اسلحه برد. در سپتامبر ۱۹۵۴ چه گوارا وارد مکزیکو سیتی شد و پس از مدتی با رائول و برادرش «فیدل کاسترو»ی تبعیدی آشنا شد و بلافاصله پس از این آشنایی سوار بر قایق با همرزمان تازه‌یافته‌اش به کوبا رفت و پس از سه سال جنگ چریکی حکومت دیکتاتور کوبا، ژنرال «فالگنسیو باتیستا» را سرنگون کرد. چه سفیر کوبا شد، به سازمان ملل رفت و سخنرانی تاثیرگذاری بر ضد امپریالیسم کرد. رییس بانک مرکزی و وزیر صنایع دولت فیدل شد و بیش از همه اینها به خاطر شخصیت کاریزماتیکش سخنگوی انقلاب کوبا بود. دولت سوسیالیستی که او و همرزمانش برپا کرده بودند، قرار بود نمادی از انقلاب آرمانی مارکس باشد؛ انقلابی که غایت چپ‌ها بود. انقلاب علیه امپریالیسم به سرکردگی ایالات متحده آمریکا، همان کشوری که اعتقاد داشتند سال‌ها با حمایت از دیکتاتورها، آمریکای لاتین را غارت کرده است. کوبا نقطه آغاز بود نه پایان؛ پس «چه» قدرت را رها کرد و در سال ۱۹۶۵ به قصد ارضای آرمان‌های انقلابی به کنگو رفت. تلاش او برای ایجاد انقلابی دیگر در کنگو بی‌نتیجه ماند. در حالی که بیماری آسم ارنستو شدت پیدا کرده بود، تصمیم گرفت با وجود شکست تا لحظه مرگ در کنگو بماند. کاسترو دو نفر از نزدیکانش را مخفیانه برای مجاب کردن او برای بازگشت به کنگو فرستاد و سرانجام چه بیمار و مأیوس پذیرفت اما از بازگشت به هاوانا سر باز زد، زیرا کاسترو وصیت‌نامه او را منتشر کرده بود. چه مدتی در دارالسلام و مدتی در پراگ ماند و طرح دو کتاب درباره فلسفه و اقتصاد را نوشت. در سال ۱۹۶۷ شایعات حاکی از حضورش در بین چریک‌های بولیوی بود. رهبری و آموزش‌های چه در ابتدا پیروزی‌های سریع برای چریک‌های بولیوی به ارمغان آورد اما در سپتامبر همان سال ارتش موفق شد به هر دو گروه چریکی ضربات سختی وارد کند و گفته می‌شود که چه گوارا با گروه اندکی از یارانش پس از پراکنده شدن گروه‌ها و جدا ماندن از آنها، ناچار به عقب‌نشینی شد. سیا یک تیم ویژه متخصص از نیروهای مخصوص ارتش آمریکا برای قتل او به منطقه اعزام کرد. از سوی دیگر چه روی حمایت حزب کمونیست بولیوی از جنبش چریکی حساب کرده بود در حالی که این حزب به شوروی نزدیک بود و مایل به پشتیبانی از مدل انقلاب کوبا نبود و او را تنها گذاشت. در هفتم اکتبر ۱۹۶۷، «فلیکس رودریگز» افسر سی‌آی‌ای عملیات محاصره چه گوارا را رهبری کرد که منجر به درگیری با چه و چند همراه باقی‌مانده‌اش در دره یورو، شد. چه گوارا پس از آنکه به شدت زخمی شد به اسارت درآمد، طناب‌پیچ به مدرسه‌ای در آن نزدیکی برده شد و یک روز تمام در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد، تحت بازجویی قرار گرفت اما سکوت کرد. در نهم اکتبر «باررییه نتوس»، رییس‌جمهور بولیوی دستور اعدام چه گوارا را صادر کرد. نظامیان برای کشتن چه در بین خود قرعه کشیدند، قرعه به نام سرجوخه «ماریو تران» افتاد. به سرجوخه تران دستور داده شد به گونه‌ای صحنه‌پردازی کند که گویی چه گوارا در درگیری کشته شده است. تران ابتدا به دست‌ها و پاهای چه گوارا شلیک کرد، سپس ۹ بار به سینه او شلیک کرد و سرانجام گلویش را هدف گرفت. در ساعت ۱۳:۱۰ چه گوارا جان سپرده بود. جسدش که به گفته شاهدان به شمایل مسیح می‌ماند، به سردخانه بیمارستانی به نام مالتا برده شد و از آن عکسبرداری شد. جسد چه گوارا بلافاصله در نزدیکی رودخانه‌ای دفن شد و رودریگز که بسیاری از وسایل به جا مانده از چه گوارا را تصاحب کرده بود، شخصا مرگ چه گوارا را به سیا گزارش داد. دست‌های چه گوارا که برای تشخیص هویت از تن جدا شده بودند، مدت‌ها بعد توسط آرژانتین به کوبا فرستاده شد. در پانزدهم اکتبر دولت کوبا مرگ چه گوارا را تایید و سه روز عزای عمومی اعلام کرد، در روز سوم فیدل کاسترو در برابر بیش از یک میلیون نفر در هاوانا از چه گوارا سخن گفت. در سال ۱۹۹۵ یک ژنرال بازنشسته ارتش بولیویو که فرمانده عملیات بود، محل تقریبی دفن جنازه چه‌گوارا را اعلام کرد اما دو سال طول کشید تا سرانجام گروهی از کارشناسان آرژانتینی و کوبایی توانستند دو گور دسته‌جمعی را کشف کنند که در یکی بقایای جسدی بدون دست وجود داشت و پس از آزمایش‌های مختلف مشخص شد که متعلق به چه‌گوارا است. در هفدهم اکتبر همان سال بقایای جسد چه گوارا و شش همراهش طی مراسمی با حضور جمعیتی عظیم در آرامگاهی در سانتاکلارا دفن شد.

ارنستو چه گوارا در اوج قدرت شورشیان انقلابی کشته شد. در زمانی که ایده بسیاری از جوانان کشورهای استبدادزده و محروم جهان سوم، انقلاب بود. در هیچ کدام از انقلاب‌های پس از مرگ چه نمی‌توان نمونه‌ای را یافت که از نظریات انقلابی او تهی باشد. شاید برای همین بود که روزی با طمانینه و لبخند مرموزش گفت: «من آزادی‌بخش نیستم. آزادی‌بخش وجود ندارد، مردم هستند که خود را آزاد می‌کنند.» این جمله را شاید بسیاری دیگر از همفکران چه گوارا، از روی صداقت یا حیله‌گری و با لحن‌هایی متفاوت گفته باشند اما انگار باید باور کرد که او تنها اسطوره باقیمانده از سرزمین اسطوره‌های چپ‌گراست. ارنستو هنوز چهره بازمانده انقلاب است؛ آن هم در میان اسطوره‌هایی که به سادگی می‌میرند.

«چه» کشته شد. مردی که نماد و اسطوره انقلاب بود و لبخند نافذ و سیگار برگ همیشگی‌اش تصویر غالب دوران بود. پس نمی‌شد انتظار داشت که اسطوره با شلیک چند گلوله بمیرد. ارنستو نمرد تصویر شد و بر دیوارها چسبید روی تی‌شرت‌ها نقش بست و پرچم سرخش زاده شد چه گوارا اسطوره ماند . رد پایش را سال‌ها در برهوت ایدئولوژی‌ها برجا گذاشت و در هر شورشی دوباره با تصاویرش در دست جوانان خودنمایی کرد در تمام انقلاب‌هایی که تا نیم‌قرن پس از مرگش رخ داد

گزارش

۱۰ سال پس از جنگ

■ آمریکا و هم‌پیمانانش در ساقط کردن حکومت طالبان در افغانستان موفق عمل کردند اما هدف اصلی آنها که بازسازی افغانستان بود، ظاهرا به موفقیت چندانی دست نیافته است. به گفته دونالد رامسفلد، وزیر دفاع وقت آمریکا، دولت آمریکا نباید در خروج نیروهایش تعجیل کند. با این حال با ادامه درگیری‌ها، طالبان توانست سازماندهی خود را تقویت کند و اصلاحاتی در این گروه شبه‌نظامی به عمل آورد. رامسفلد، وزیر دفاع اسبق آمریکا می‌گوید: آمریکا از این مساله بسیار متعجب شد که شبه‌نظامیان طالبان مدتی پس از سقوط حکومت‌شان در سال ۲۰۰۵ بار دیگر وارد افغانستان شدند و فعالیت‌های خود را از سر گرفتند. جوزف کالینز، استاد دانشگاه دفاع ملی در آمریکا و نویسنده کتاب «درک جنگ در افغانستان» می‌گوید: از سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۰۵ طالبان از طریق پول‌های دریافتی از قاچاق مواد مخدر توانست این گروه شبه نظامی را بار دیگر سازماندهی کند و با کمک القاعده توانست بار دیگر فعالیت‌های خود را از سر گیرد. جایگاه مناسبی که در پاکستان برای شبه‌نظامیان طالبان فراهم آمده بود به آنها این اجازه را داد که همچنان پابرجا باقی بمانند. این نویسنده آمریکایی می‌گوید: گفتن این مساله درست است که در دوران پس از سال ۲۰۰۵ در جنگ افغانستان اوضاع در این کشور روز به روز رو به وخامت گرایید و میزان مشکلات در این کشور افزایش یافت و این در حالی بود که فشارها بر ارتش آمریکا در عراق نیز باعث می‌شد این ارتش از عملکرد کافی و لازم در افغانستان برخوردار نباشد. تا زمانی که جنگ عراق پایان نیافته بود، نیروهای آمریکایی توانایی انجام وظایف خود را به نحو احسن در افغانستان نداشتند، چرا که مساله جنگ عراق در کانون توجه مقام‌های ارشد نظامی آمریکا قرار داشت. برخی بر این باورند که ناکامی تلاش‌ها برای بازسازی افغانستان و نیز ناتوانی نیروهای آمریکا در ریشه‌کن کردن طالبان باعث ایجاد مشکلات جدیدی در این کشور شد. باراک اوباما، رییس‌جمهوری آمریکا و دولتش متعهد شدند، خروج نیروهای بین‌المللی را از افغانستان هرچه سریع‌تر آغاز کنند و قرار است ۱۴۰هزار نیروی بین‌المللی تا سال ۲۰۱۲ از این کشور خارج شوند. با این حال برخی ناظران محلی می‌گویند این استراتژی خطرناک است. دیوید بارنو، یک نظامی بازنشسته آمریکایی که در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ در ارتش آمریکا فرماندهی نیروهای این کشور در افغانستان را برعهده داشت، می‌گوید: اقدام شتاب‌زده برای خروج نیروها که در حال حاضر در راس سیاست‌های آمریکا در قبال افغانستان قرار دارد ممکن است دستیابی به ثبات در این کشور را به امری دشوار تبدیل کند.

منبع:ایسنا